

مختار نوری*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۲

چکیده

تحولات اخیر دنیای عرب و به‌طور مشخص تحولات سیاسی کشور مصر، موجی از نظریه‌پردازی‌ها و تحلیل‌های سیاسی و علمی را به دنبال داشته است. در این راستا، مقاله حاضر به دنبال کاربست نظریه‌ی مناسب برای تحلیل تحولات سیاسی مصر است. از این‌رو از میان نظریات موجود در حوزه‌ی مطالعات نظری انقلاب، نظریه‌ی «انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم» جان فوران را به دلیل توان تحلیلی مناسبی که در تجزیه و تحلیل این وقایع برخوردار است انتخاب نموده‌ایم. پرسش این است که آیا انقلاب مصر توانسته است منطبق با رهیافت تئوریک جان فوران نمونه‌ی موفق‌ی از انقلاب‌های اجتماعی در جهان سوم را به تصویر بکشد؟ پاسخ موقت به پرسش مذکور به‌عنوان فرضیه این است که «تحولات منتهی به انقلاب مصر» با نظریه انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم جان فوران، انطباق و سازگاری مناسبی دارد. نتایج حاصل شده نشانگر آن است که عواملی چون توسعه‌ی وابسته، حکومت سرکوب‌گر و متکی به شخص خُسنی مبارک، شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مقاومت در اشکال دموکراسی خواهی و اسلام‌گرایی، رکود و معضلات اقتصادی و تأثیرات نظام جهانی که از مؤلفه‌های اصلی نظریه‌ی فوران هستند، زمینه را برای بروز انقلاب در مصر فراهم ساختند. در نتیجه می‌توان انقلاب مصر را به‌عنوان یکی دیگر از نمونه‌های موفق انقلاب‌های اجتماعی در جهان سوم معرفی نمود.

کلید واژه‌ها: انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم، انقلاب مصر، توسعه‌ی وابسته، حکومت سرکوب‌گر، فرهنگ سیاسی مقاومت، رکود اقتصادی، نظام جهان

nouri.mokhta63@gmail.com

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علوم و تحقیقات تهران

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال بیست و چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۶، صص ۱۲۷-۱۰۵.

مقدمه

از میان تحولاتی که در کشورهای مختلف عربی در فاصله‌ی زمانی دسامبر ۲۰۱۰ تاکنون رخ داده‌اند، تحولات تونس و مصر با عنوان «انقلاب» یا «الثوره» شناخته شده‌اند. پس از تحولات کشور تونس، منطقه‌ی عربی یا چنانکه در محافل غربی گفته می‌شود، جهان عربی شاهد پدیده‌ای شد که می‌توان آن را «سرایت» تحولات انقلابی یا «انتفاضه العربیه» به دیگر کشورهای این منطقه نامید. پس از تونس، انقلاب در مصر، با الهام از رویدادهای این کشور، از روز ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ و با فراخوان تجمع اعتراضی گروه جوانان حامی دموکراسی به نام جنبش ۶ آوریل در فیس‌بوک آغاز شد و تا ۱۸ روز بعد، یعنی ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ یا ۲۲ بهمن ۱۳۸۹ و در پی استعفای حسنی مبارک، به مهم‌ترین و اساسی‌ترین خواسته‌ی خود که برکناری مبارک از سریر قدرت بود دست یافت. به‌هرحال، اعتراضات جهان عرب موجی از نظریه‌پردازی را در رابطه با ماهیت این تحولات به دنبال داشته است. لذا مهم‌ترین موضوعی که ذهن هر محقق را به خود جلب می‌کند این است که این تحولات دارای چه ماهیتی هستند؟ در چند سال اخیر محققان در پژوهش‌های متعددی به تجزیه و تحلیل این انقلاب‌ها پرداخته‌اند. برخی از محققان، آنها را انقلاب‌های پست‌مدرن و بدون رهبری (Boughelaf, 2011: 2) و برخی موج دیگری از انقلاب‌های لیبرال دموکراتیک نامیده‌اند (رجوع شود به: رسولی ثانی آبادی، ۱۳۹۲). محققانی مانند «آصف بیات» نیز تحولات منطقه را در قالب انقلاب‌های «پسا اسلام‌گرایانه» تعریف کرده و تاکید نموده‌اند که اغلب معترضان، مسلمانان معتقدی هستند که به پلورالیسم، حقوق بشر و دموکراسی باور دارند و نه به اسلام به‌صورت یک ایدئولوژی سیاسی (رجوع شود به: بیات، ۱۳۹۰). هم‌چنین عده‌ای نیز معتقدند که این تحولات، انقلاب‌های اسلامی بوده و از انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ متأثر هستند (see: Zakaria, 2011). در این راستا برخی محققان داخلی نیز تحولات دنیای عرب را در چارچوب «بیداری اسلامی» و بازتاب‌های گفتمان انقلاب اسلامی ایران تجزیه و تحلیل نموده‌اند. به‌طور نمونه می‌توان به کارهای محققانی مانند سید جلال دهقانی فیروزآبادی (۱۳۹۱)؛ غلامرضا خواجه سروی (۱۳۹۱)؛ یحیی فوزی (۱۳۹۲) و دیگران اشاره نمود که مباحث تفصیلی مقالات آنها در این رابطه در شماره‌های ۲۸ و ۳۳ فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی آرایه شده است. هم‌چنین امیرمحمد حاجی یوسفی و

فاطمه شهریار در مقاله‌ای (۱۳۹۱) تحت‌عنوان «شناخت حوادث ۲۰۱۱ خاورمیانه در قالب مفهومی - نظری» که در شماره ۵۵ فصلنامه مطالعات راهبردی چاپ شده است، به بررسی تحولات دنیای عرب با استفاده از مفاهیم و نظریه‌های علوم سیاسی و مطالعات انقلاب پرداخته‌اند. علی‌رغم تجزیه و تحلیل مناسب تحولات از سوی نویسندگان مقاله مذکور، می‌توان گفت که این دو محقق در بحث خود توجهی به نظریه و الگوی جان فوران در فهم تحولات انقلابی کشورهای منطقه نداشته‌اند. این در حالی است که مسئله‌ی مقاله‌ی حاضر در حوزه‌ی مطالعات «جامعه‌شناسی انقلاب‌ها» قابل تحلیل است و پرسش اصلی نوشتار حاضر این است که «آیا انقلاب مصر توانایی انطباق با نظریه‌ی جان فوران در حوزه‌ی نظریه‌پردازی انقلاب را دارد؟ و اینکه می‌توان این انقلاب را نمونه‌ای دیگر از انقلاب‌های موفق جهان‌سومی محسوب نمود؟». در پاسخ به چنین پرسش‌هایی از این فرضیه استفاده شده است که «انقلاب مصر توانایی بالایی در انطباق و سازگاری با نظریه‌ی انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم جان فوران دارا می‌باشد، چراکه به‌طور نسبی عوامل و شرایطی چون توسعه وابسته، حکومت سرکوب‌گر و متکی به شخص حُسنی مبارک، شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مقاومت و مخالفت در اشکال دموکراسی خواهی و اسلام‌گرایی، رکود و معضلات اقتصادی و زمینه‌ی مساعد جهانی و تأثیرات آن زمینه را برای بروز انقلاب در مصر فراهم ساختند. لذا می‌توان انقلاب مصر را نمونه‌ی موفق دیگری از انقلاب‌های اجتماعی جهان‌سومی در الگوی جان فوران معرفی نمود». بر این مبنا شاید بتوان مهم‌ترین وجه نوآوری این تحقیق را توجه به ایجاد رابطه‌ی مناسب میان نظریه (الگوی نظری جان فوران) و مورد مطالعاتی (انقلاب مصر) دانست. از نظر نویسنده، برقراری چنین رابطه‌ای یکی از عوامل اصلی پیشرفت رشته‌های علمی و تولید دانش در رشته‌های مختلف، از جمله علوم اجتماعی و به‌طور خاص علوم سیاسی است. در ادامه و برای رسیدن به هدف اصلی، مطالب این نوشتار در سه قسمت به بحث گذاشته می‌شود.

چارچوب نظری پژوهش

باوجود سابقه‌ی مطالعه تحولات اجتماعی و سیاسی در میان اندیشمندان کلاسیک، مطالعه نظام‌مند انقلاب در مفهوم جدید آن در عصر مدرن آغاز شد. از اواخر قرن نوزدهم و با شکل‌گیری

جامعه‌شناسی به معنای جدید، مطالعات علمی در مورد پدیده‌ی انقلاب آغاز شد و انقلاب در کنار پدیده‌های عام‌تری چون خشونت اجتماعی - سیاسی و دیگر تحولات اجتماعی مورد مطالعه قرار گرفت. به‌هرحال، مطالعه‌ی علل، آثار و نتایج انقلاب‌ها یکی از حوزه‌های جامعه‌شناسی انقلاب است. یکی از معروف‌ترین تعاریف انقلاب از آن «ساموئل هانتینگتون» است. به نظر او، انقلاب «دگرگونی سریع، بنیادین و خشونت‌آمیز داخلی در ارزش‌ها، اسطوره‌های مسلط جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، فعالیت‌های حکومتی و سیاست‌های آن است» (رجوع شود به: هانتینگتون، ۱۳۷۰). هم‌چنین بنا به نظر «استنفورد کوهن»، انقلاب دارای شش ویژگی زیر است: ۱- تغییر در ارزش‌ها یا اسطوره‌های اجتماعی ۲- تغییر در ساختار اجتماعی ۳- تغییر نهادهای ۴- تغییر در گروه حاکم ۵- انتقال غیرقانونی قدرت ۶- خشونت (استنفورد کوهن، ۱۳۸۵: ۳۷-۳۸). به هر ترتیب، انقلاب به معنای تغییر حکومت‌ها یا حاکمان سیاسی، از موضوعاتی است که همواره علاقه‌مندی نظریه‌پردازان را برای مطالعه آن در چارچوب سیاست‌های مقایسه‌ای برانگیخته است. ازاین‌رو، مطالعه‌ی علمی و تطبیقی در مورد انقلاب‌ها، به‌طور جدی پس از انقلاب اکتبر روسیه در سال (۱۹۱۷) آغاز گردید (گلدستون، ۱۳۸۷: ۱۵).

در این راستا، «جک گلدستون» به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان متأخر انقلاب‌ها بر این باور است که علاوه بر نظریات کلاسیک انقلاب که شامل نظریات ارسطو، مارکس، توکویل، وبر، پاره‌تو، دورکهایم و دیگران می‌شود، ما با چهار نسل نظریه‌پردازی در این حوزه مواجه هستیم. نسل اول به بررسی مقایسه‌ای مشهورترین انقلاب‌ها اعم از انقلاب‌های انگلستان، آمریکا، فرانسه و روسیه پرداختند. این نظریه‌ها که مشهورترین آنها از آن کرین برنتون، در کتاب «کالبدشکافی چهار انقلاب» است، بر آن بودند تا از مجرای بررسی مقایسه‌ای این انقلاب‌ها، الگوهای مشترک وقایع را در انقلاب‌های بزرگ شناسایی کنند و از این طریق به نظریه‌ای عام در باب انقلاب‌ها برسند (رجوع شود به: برنتون، ۱۳۷۰؛ گلدستون، ۱۳۸۷). نسل دوم را نظریه‌های عمومی «خشونت سیاسی»^۱ تشکیل می‌دادند که در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، از سوی نظریه‌پردازانی چون جیمز

^۱. Political violent.

دیویس، رابرت گر، نیل اسملسر، چالمرز جانسون، چارلز تیلی و هانتینگتون ارایه شدند. این نسل، از جامعه‌شناسی کارکردگرایانه، روانشناسی و علوم سیاسی بهره گرفتند و به دنبال تبیین چرایی انقلاب‌ها در روند مدرنیزاسیون در جوامع گوناگون بودند. نسل سوم نیز شامل نظریه‌های ساختاری نویسندگانی چون تدا اسکاچپول در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ می‌شد. اندیشمندان این نسل استدلال می‌کردند که دولت‌ها دارای ساختارهای متفاوتی هستند و از این‌رو، در مقابل انواع متفاوتی از انقلاب و تحول، آسیب‌پذیری دارند (گلدستون، ۱۳۸۷: ۱۸-۲۱)؛ اما هیچ‌یک از این سه نسل، نشان نمی‌دادند چرا انقلاب‌ها در زمان خاصی رخ می‌دهند و چرا هر کدام دارای ویژگی‌های خاصی هستند. در مقابل، نظریه‌های نسل چهارم استدلال می‌کنند که باید فرایند انقلابی را بررسی کرد و نشان داد هنگام بروز و گسترش منازعات انقلابی چه روی می‌دهد؟ این نسل از نظریات مبتنی بر ملاحظه نقش ایدئولوژی و کارگزاران و فرهنگ در انقلاب‌هاست که به «نظریه فرهنگی»^۱ تعبیر می‌شود. ازجمله نظریه‌پردازان این نسل می‌توان به جان فوران، اریک سلبین، جف گودوین، میثاق پارسا و جک گلدستون، اشاره کرد. نکته قابل توجه اینکه، نسل چهارم نظریه‌های انقلاب عمدتاً ناظر به کوشش‌هایی است که در جهت فهم انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ به‌عمل آمده است (گلدستون، ۱۳۸۷: ۲۸). به هر ترتیب، بر مبنای تعاریف نظری ارایه شده درباره انقلاب، تحولات سیاسی اخیر در کشور مصر را می‌توان به‌عنوان انقلاب یا «الثوره» معرفی کرد، چراکه تحولات این کشور با تعریف هانتینگتون از انقلاب شباهت داشته و ویژگی‌های مطرح شده از سوی استنفورد کوهن را نیز دارا می‌باشد.

یک. جان فوران و نظریه انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم

جان فوران، جامعه‌شناسی تحلیل‌گر است که حوزه مطالعاتی وی در زمینه تحولات اجتماعی در خاورمیانه، در چارچوب مطالعات تطبیقی - تاریخی و بر اساس «نظریه وابستگی» بوده است. یکی از ویژگی‌های برجسته فوران این است که او کارشناسی متخصص و ممتاز در حوزه‌ی انقلاب است و در تقسیم‌بندی گلدستون از نظریات و نظریه‌پردازان انقلاب، جایگاه او در نسل چهارم

^۱. Cultural Theory.

نظریات است (گلدستون، ۱۳۸۷: ۲۹). فوران در مقام رفع ضعف‌های تئوریک نسل سوم از جمله ضعف‌های تئوری ساختاری تدا اسکاچپول، با ارایه‌ی یک تقسیم‌بندی جدید از انقلاب‌های قرن بیستم، به تعداد قابل توجهی از آن‌ها نام «انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم» می‌نهد، چراکه اکثریت انقلاب‌های قرن بیستم در جوامع جهان‌سومی اتفاق افتاده بودند. نقطه عزیمت او در خلق یک تئوری جدید که بتواند انقلابی مانند انقلاب اسلامی ایران را نیز در بر گرفته و تحلیل نماید این بود که نسل سوم نظریه‌های انقلاب بیشتر تحت تاثیر نظریه‌های ساختارگرایانه اسکاچپول بوده است و ایشان خود نیز به ناتوانی تئوری خویش در تبیین انقلاب اسلامی ایران اعتراف نموده است، پس باید کاری نو صورت می‌داد. لذا به تدریج دو محور جدید و به هم پیوسته به طور جدی مورد توجه قرار می‌گیرد:

نقش عوامل و عناصر انسانی انقلاب‌ساز یا افراد مشارکت کننده در انقلاب‌ها و ائتلاف بین آنها از یک طرف و نقش ایدئولوژی و فرهنگ در انقلاب‌ها از جانب دیگر. با عنایت به این دو جهت‌گیری جدید، خصوصاً با توجه و تاکید بر نقش فرهنگ و ایدئولوژی در انقلاب‌ها بود که فوران در یک تقسیم‌بندی جدید از انقلاب‌ها به تأسیس و پیدایی نسل چهارم نظریه‌های انقلاب همت می‌گمارد. او نظریه خود را مدلی توانا و شایسته برای تبیین هر چه بهتر انقلاب‌های جهان‌سومی معرفی می‌کند. او در نظریه‌ی خود در تلاش است انقلاب‌های قرن بیستم را همان گونه که بوده‌اند ببیند تا مدلی طراحی کند که از جامعیت بیشتری برخوردار باشد. به نظر فوران انقلاب یک پدیده‌ی چند علیتی است و به همین جهت او در تئوری خود همزمان به عوامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی توجه کرده و انقلاب را ماحصل و برآیند این عوامل چندگانه می‌داند (خرمشاد، ۱۳۸۳: ۱۰۲-۱۰۴)؛ اما یکی از مباحث پراهمیتی که بسیاری از متفکران نسل چهارم و از جمله جان فوران به آن پرداخته‌اند، این پرسش است که چرا برخی از انقلاب‌ها با موفقیت همراه می‌شوند و برخی با ناکامی؟ از نظر فوران، برای شکل‌گیری یک انقلاب اجتماعی موفق، باید پنج حوزه‌ی زیر باهم ترکیب شوند:

۱- توسعه وابسته ۲- حکومت سرکوب‌گر، انحصارگرا و متکی به شخص، ۳- شکل‌گیری فرهنگ‌های سیاسی مقاومت و مخالفت ۴- رکود اقتصادی و ۵- ارتباط باز با نظام جهانی و امکان نفوذ خارجی (فوران، ۱۳۸۶: ۳۰۰).

از نظر فوران، توسعه وابسته بحثی است که از سوی پژوهشگران آمریکای لاتین، یعنی «فالتو» و «کاردوسو» اقتباس شده است و منظور از آن فرایندی است که به صورت «رشد در درون محدودیت‌ها» مشخص می‌شود. در شرایط توسعه وابسته، برخی شاخص‌های توسعه (مثل تولید ناخالص ملی، تجارت داخلی و صنعتی شدن)، پیشرفت‌هایی را نشان می‌دهد، ولی همه‌ی اینها به نوبه‌ی خود دربرگیرنده و حامل پیامدهای منفی برای طبقات مختلف اجتماعی است که با مشکلاتی نظیر بیکاری، تورم، ازدحام جمعیت شهری، کمبود مواد غذایی، بهداشتی، خدمات آموزشی و... مواجه می‌شوند (فوران، ۱۳۸۶: ۳۰۰). در الگوی توسعه وابسته سه نوع بازیگر سیاسی وجود دارد که عبارت‌اند از: دولت اقتدارگرای (نظامی) بوروکراتیک، شرکت‌های چندملیتی و بورژوازی محلی. از نظر کاردوسو و فالتو این سه گروه برای دستیابی به توسعه مقارن با وابستگی با یکدیگر ائتلاف سیاسی تشکیل می‌دهند. توسعه وابسته به دلیل فقدان تکنولوژی مستقل و ملی، ناقص‌الخلقه و ابتر باقی می‌ماند (ساعی، ۱۳۸۴: ۱۵۶-۱۵۷). از نظر فوران، حفظ و بازتولید چنین شرایطی نیازمند به یک دولت سرکوب‌گر است. حکومت سرکوب‌گر و متکی به شخص که اغلب با توسعه وابسته همراه است، سرکوب نیروهای طبقه‌ی پایین و کنار زدن طبقه متوسط بالنده و نخبگان اقتصادی را در مشارکت در امور سیاسی در پیش می‌گیرد. چنین دولت‌هایی، گرایش ارادی به توسعه‌ی وابسته دارند، زیرا به خوبی می‌توانند نظام را حداقل به طور موقتی تضمین و حفظ کنند، اما مناسبات ستیزمند بین دولت و جامعه مدنی را برمی‌تابند. این گونه حکومت‌ها بر نارضایتی‌های ناشی از توسعه‌ی وابسته دامن می‌زنند، اغلب طبقه بالا را از مشارکت در دستگاه دولتی باز می‌دارند و باعث شکل‌گیری هدف بی‌چون و چرای چینش‌های اجتماعی از پایین می‌شوند (فوران، ۱۳۸۶: ۳۰۰-۳۰۱). جان فوران بر این باور است که برای شکل‌گیری یک انقلاب اجتماعی موفق باید مخالف متحدی نیز شکل بگیرد. برای اینکه بُعد آرمانی دخالت کارگزاری‌های انسانی در مرحله‌ی تاریخی خود تحقق یابد، بایستی «فرهنگ سیاسی مخالفت و مقاومت» تبلور پیدا کند.

از نظر فوران برای اینکه حرکت انقلابی بر اثر عوامل تعیین‌کننده ساختاری، نارضایتی‌های حاصل از توسعه وابسته و حکومت سرکوب‌گر و انحصارگرای شخصی شکل بگیرد، باید بخش‌های گسترده‌ای از گروه‌ها و طبقات بتوانند شرایط زندگی خود را به صورت تحلیل‌هایی انعطاف‌پذیر و

مؤثر مطرح کنند. فرهنگ سیاسی مقاومت و مخالفت می‌تواند از منابع گوناگونی ریشه بگیرد: از ایدئولوژی‌ها، سنت‌های فرهنگ مردمی، گویش عوام، اندیشه‌ها و احساسات ملی‌گرایانه علیه سسلطه بیگانگان، سوسیالیسم و برابری، دموکراسی و مشارکت مردم در امور سیاسی و توقف خودکامگی، مذهب و مقاومت در برابر رنج و شرارت و نظایر آنها. گروه‌ها، طبقات و کنش‌گران متفاوت، مجموعه‌های پیچیده‌ای از اندیشه‌های فوق را می‌پذیرند و این پذیرش آنها را برای نقد نظام سیاسی موجود آماده می‌کند و استعدادها را به حرکت درمی‌آورد (فوران، ۱۳۸۶: ۳۰۱) اما اگر در یک جامعه این سه شرط، یعنی نابرابری و مشکلات توسعه‌یافته، دولت سرکوب‌گر و فرهنگ‌های سیاسی مخالفت و مقاومت شکل گرفته باشد، چنین جامعه‌ای ممکن است دچار بحران شود که در این صورت پیدایی وضعیت انقلابی نیز قابل انتظار است اما این بحران زمانی می‌تواند تبدیل به یک روند انقلابی شود که این جامعه شاهد زوال اقتصادی و فشار از خارج با گشایش در نظام جهانی باشد. زوال اقتصادی، شرایط اقتصادی و سطح زندگی را برای توده‌های مردم غیرقابل تحمل می‌سازد و شکایت طبقات و گروه‌های اجتماعی را فزونی می‌بخشد. از نظر فوران، صاحب‌نظران انقلاب، از توکویل تا جمیز دیویس، بر این نکته تاکید دارند که رکود اقتصادی در آستانه انقلاب، موجب تندتر شدن آتش ناراضی‌های موجود می‌شود و بامداد انفجار انقلاب را در پی دارد. به نظر او، هنگامی که رکود اقتصادی در سیر تحولات اجتماعی با عامل «نظام جهانی باز» همراه شود، ترکیبی قدرتمند برای موفقیت جنبش‌های انقلابی به‌وجود می‌آورد. وضعیت باز نظام جهانی، راه را برای نظارت و نفوذ قدرت خارجی فراهم می‌کند؛ تحقیق چنین وضعیتی ممکن است حاصل آشفته‌گی در اقتصاد قدرت‌های مرکزی بر اثر جنگ یا رکود جهانی، یا نتیجه رقابت بین یک یا چند نمونه از این قدرت‌های محوری، یا ناشی از رهنمودهای متفاوتی باشد که به دیکتاتوری‌های جهان‌سومی می‌رسد، یا اینکه حاصل انشعاب در سیاست خارجی کشور در هنگامه خیزش مردم یا بیداری آنها باشد. درواقع گشایش در نظام جهانی کنترل‌های بیرونی را کاهش می‌دهد که در این حالت حمایت‌های آشکار قدرت‌های بزرگ مرکزی از دولت‌های سرکوب‌گر حاشیه‌ای کم می‌شود و این فرصتی هرچند کوتاه در اختیار ناراضیان جهان‌سومی برای شورش قرار می‌دهد (فوران، ۱۳۸۶: ۳۰۱-۳۰۲). از نگاه جان فوران، شکل‌گیری این پنج عامل، شرایط مناسبی را فراهم می‌کند که

ممکن است باعث تقویت جریان انقلاب‌های اجتماعی شود. به نظر وی، با شکل‌گیری این عوامل، حرکت انقلابی موفق در جوامع جهان سوم رخ خواهد داد. فوران در این چارچوب، انقلاب‌هایی مانند مکزیک (۱۹۲۰)، چین (۱۹۴۹)، کوبا (۱۹۵۹)، ایران (۱۹۷۹) و نیکاراگوئه (۱۹۷۹) را در زمره‌ی انقلاب‌های اجتماعی موفق جهان‌سومی به حساب می‌آورد و معتقد است که این انقلاب‌ها موجب کشف و تصدیق عوامل پنج‌گانه مدنظر او در شکل‌گیری یک انقلاب اجتماعی موفق شده‌اند (فوران، ۱۳۸۶: ۲۹۸). در این راستا، جان فوران از انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ به‌عنوان اولین نمونه در جهان سوم یاد می‌کند که مصداق عینی مدل اوست (خرمشاد، ۱۳۸۳: ۱۰۴). به‌طور کلی مفروضات نظری و عملی جان فوران پیرامون انقلاب‌های اجتماعی موفق را می‌توان در جدول زیر مشاهده نمود:

جدول شماره ۱، ریشه‌های انقلاب‌های اجتماعی موفق جهان سوم

کشورها	ساختار اجتماعی	دولت	فرهنگ‌های سیاسی	وضعیت اقتصادی	عامل بین‌المللی	پیامد
مکزیک	توسعه وابسته بر اساس تشکیلات راه آهن، نفت و کشاورزی	دیکتاتوری نان و چماق شخص دیاز	ملی‌گرایی و آزادی‌خواهی	رکود شدید اقتصادی ۱۹۰۷- ۱۹۰۸	غفلت آمریکا در سال‌های ۱۹۱۰- ۱۹۱۲ و جنگ جهانی اول	ائتلاف گسترده و جنگ داخلی پیچیده
کوبا	توسعه وابسته به رهبری ایالات متحده آمریکا در زمینه نیشکر و جهانگردی	دیکتاتوری باتیستا	آمیزه‌ای از ملی‌گرایی، دموکراسی و عدالت اجتماعی کاسترو	آشفته‌گی اوضاع به دنبال شورش	عدم حمایت ایالات متحده در ۱۹۵۸	موفقیت ائتلاف گسترده و پایهای چریکی
نیکاراگوئه	رونق کشاورزی تجاری در دهه‌های ۱۹۶۰	حکومت سرکوب‌گر سوموزا	ملی‌گرایی و عدالت اجتماعی - آزادی‌خواهی	بحران پس از زمین‌لرزه	سیاست حقوق بشر کلارتر	موفقیت ائتلاف گسترده و

پایه‌ای چریکی		۱۹۷۲- ۱۹۷۸	مذهبی ساندینیست‌ها		و ۱۹۷۰	
موفقیت ائتلاف گسترده و پایه‌ای مردم غیر مسلح	سیاست حقوق بشر کارتر	پایان رونق نفت ۱۹۷۶- ۱۹۷۸	ملی‌گرایی و رادیکالیسم اسلامی و عرفی	حکومت سرکوب‌گر محمدرضا پهلوی	توسعه وابسته به رهبری دولت به اتکای درآمد نفت	ایران
موفقیت ائتلاف گسترده و پایه‌ای چریکی	یورش ژاپنی‌ها و غفلت غرب	تورم شدید سال‌های پس از جنگ جهانی دوم	مقبولیت گسترده حزب کمونیست	دیکتاتوری چیانگ کای شک / حزب کومینتانگ	اتخاذ شیوه‌های کشاورزی، تجاری و صنعتی شدن	چین

منبع: (فوران، ۱۳۸۶: ۳۰۵).

دو. ارزیابی انقلاب مصر بر مبنای الگوی نظری جان فوران

همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، از میان تحولات دنیای عرب، تحولات مصر با عنوان انقلاب شناخته شده است، چراکه در این کشور به طرز آشکاری تغییر رژیم سیاسی با اعمال خشونت شکل گرفته است و این تغییرات منجر به جابجایی نخبگان سیاسی و انتقال قدرت نیز گردیده است. به‌طور طبیعی تامل در تحولات سیاسی کشور مصر، این پرسش را پیش می‌کشد که در چارچوب کدامیک از نظریات موجود در حوزه مطالعات نظری انقلاب‌ها می‌توان ماهیت این تغییرات مهم را درک کرد؟ نویسنده این سطور از میان حجم انبوهی از نظریات، بر نظریه جان فوران و ابزارهای تحلیلی وی پیرامون انقلاب تمرکز نموده و می‌کوشد از رهگذر تامل در وجوه مختلف الگوی نظری وی، تصویری شفاف‌تر از انقلاب مصر به دست دهد.

۲-۱. توسعه‌ی وابسته در مصر

از حیث ژئوپلیتیک، کشور مصر همواره دارای یک موقعیت ویژه در منطقه‌ی خاورمیانه بوده است، برای مثال مصر دارای یک تمدن کهن است، یک کانال استراتژیک به نام کانال سوئز دارد، قطب اهل سنت در جهان اسلام است، بیش از هفتاد میلیون نفر جمعیت دارد، دارای منابع انرژی است و از همه مهم‌تر در نزدیکی مرزهای فلسطین اشغالی قرار گرفته و کم‌ترین فاصله را از متحد اصلی و استراتژیک ایالات‌متحده یعنی اسرائیل دارد. در این راستا، «فواز جرجیس» معتقد است که مصر دروازه‌ی جهان عرب و تکیه‌گاه سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا محسوب می‌شود. نزدیکی مصر به منطقه‌ی نفت‌خیز خلیج‌فارس و مشارکت فعال این کشور در روند صلح اعراب و اسرائیل در ادوار گذشته، چنین جایگاهی برای مصر در سیاست خارجی آمریکا ایجاد کرده است. ایالات‌متحده با تأمین بیش از دو میلیارد دلار کمک سالانه اقتصادی و نظامی، سرمایه‌گذاری زیادی در مصر داشت (جرجیس، ۱۳۸۲: ۲۷۳-۲۷۴). با این اوصاف، دولت مصر در زمان حکومت مبارک را می‌توان یک دولت «اقتدارگرایی بوروکراتیک» مبتنی بر اتحاد دولت، ارتش و بخش‌های خاصی از بورژوازی دانست که پیوندهای مستقیمی با منافع و مؤسسات اقتصادی خارجی ایجاد کرده بود؛ اما باید در نظر داشت که برخلاف برخی دیگر از دولت‌های اقتدارگرایی بوروکراتیک در آسیای شرقی، دولت حسنی مبارک توسعه‌گرا نبوده و اقتدارگرایی این دولت در جهت شتابان‌تر ساختن روند تغییر در جهت توسعه نبوده است، بلکه این اقتدارگرایی بیش از هر چیز در خدمت تداوم قدرت مطلقه‌ی رهبران این دولت بوده است (رجوع شود به: حافظیان، ۱۳۹۰). میثاق پارسا نظریه‌پرداز انقلاب، در یادداشتی با عنوان «چرا مصر ۲۰۱۱ همان ایران ۱۹۷۹ نیست»، به تفاوت انقلاب‌های ایران و مصر از منظر اقتصاد سیاسی پرداخته است. به نظر وی، اقتصاد مصر برخلاف اقتصاد ایران، متکی بر نفت نیست، بلکه منابع درآمدی مصر را بیشتر صنعت توریسم، کانال سوئز، صادرات کشاورزی، واردات کشورهای دیگر و از همه مهم‌تر کمک‌های مالی - استراتژیک آمریکا تشکیل می‌دهد (رجوع شود به: پارسا، ۱۳۸۹). به‌هرحال، با وقوع انقلاب اسلامی ایران، یکی از دو ستون اصلی سیاست دو ستونه ایالات‌متحده از میان رفت و مصر در کنار عربستان سعودی به‌عنوان اصلی‌ترین نمایندگان منافع واشنگتن در خلیج‌فارس و خاورمیانه مطرح شدند. مشخصاً حکومت مصر کوشید وظایف و

کارکردهای مشابه حکومت ایران در دهه ۱۳۵۰ ایفا نماید و علی‌الخصوص به‌مثابه حلقه‌ای مؤثر در مستحکم ماندن امنیت اسرائیل، در خاورمیانه مطرح شود (Lynch, 2011:35). چنین جایگاهی از مصر، آمریکایی‌ها را متقاعد کرده بود حضور جدی در این کشور داشته باشند. بدین ترتیب آمریکا تلاش فراوانی برای روی کار آمدن و حفظ یک نیروی دست‌نشانده که در زمانی طولانی بتواند منافع آمریکا را تأمین نماید انجام داد. دقیقاً همان اتهامی که به پهلوی دوم در خصوص وابستگی و دست‌نشانده بودن آن به ایالات‌متحده زده شد، در خصوص حسنی مبارک و حکومت وابسته او نیز به کار گرفته شده است. به‌ویژه آنکه، آمریکا از سال ۱۹۷۹، سالانه به‌طور متوسط دو میلیون دلار کمک مالی و نظامی به مصر داشته و تا قبل از ناآرامی‌های اخیر در مصر، این کمک‌ها به‌صورت مداوم در کنگره به تصویب می‌رسید (هراتی و سلیمانی، ۱۳۹۱: ۳۲). بر مبنای نظر فوران، حفظ و بازتولید شرایط فوق‌نیازمند به یک دولت سرکوب‌گر است. از این‌رو به دلیل چنین وابستگی‌هایی، حکومت حسنی مبارک در طول سه دهه‌ی گذشته، به سرکوب شدید همه‌ی مخالفان خود مشغول بود و این امر با گذشت زمان شدت بیشتری پیدا کرد. در اینجا راه برای عامل دوم در اندیشه‌ی فوران یعنی حکومت سرکوب‌گر و متکی به شخص، باز می‌شود که در ادامه به توضیح بیشتر آن می‌پردازیم.

۲-۲. حکومت سرکوب‌گر و شخصی مبارک در مصر

تا قبل از تحولات چند سال اخیر دنیای عرب، اغلب نظام‌های سیاسی حاکم در جهان عرب، استبدادی بودند. برخی از آنها نظام‌های استبدادی سنتی و عده‌ای نظام‌های استبدادی با گرایش‌های مدرن به شمار می‌آمدند. سنت استبدادی، عقب‌ماندگی سیاسی - اجتماعی، فقدان جامعه‌ی مدنی قوی و نقش نظامیان در شکل‌دهی به قدرت در دهه‌های گذشته به شکل‌گیری دولت‌های اقتدارگرا در این جوامع منجر شد. در این راستا، «مارینا اوتاوی» در نظریه‌ی خود با عنوان «نظام‌های شبه اقتدارگرا»، رژیم سیاسی مصر در دوره‌ی حسنی مبارک را در زمره‌ی این نوع نظام‌ها طبقه‌بندی می‌کند. چراکه این‌گونه رژیم‌ها مصمم‌اند ظاهری از دموکراسی را حفظ کنند، بدون آنکه خودشان را در معرض مخاطرات سیاسی ناشی از رقابت آزاد قرار دهند (اوتاوی،

۱۳۸۶: ۷). روند سرکوب در چارچوب مناسبات شبه اقتدارگرایی شامل برگزاری انتخابات کنترل شده و دستکاری در نتایج آن، اعلام وضعیت فوق‌العاده که در تمام طول حکومت مبارک ادامه داشت و سرکوب اسلام‌گرایی سیاسی در قالب ممنوعیت مشارکت احزاب دینی در انتخابات می‌شد. بر این اساس در رژیم تک‌حزبی مبارک، هیچ‌یک از احزاب مخالف نمی‌توانستند حزب حاکم را از قدرت ساقط و خود را جایگزین آن سازند (اوتلوی، ۱۳۸۶: ۵۷). در یک گونه‌شناسی دیگر می‌توان دولت حسنی مبارک را در زمره‌ی دولت‌های «نئوپاتریمونیال» قرار داد. دولت‌های نئوپاتریمونیال آن دسته از دولت‌ها هستند که در آنها حکومت نه از طریق قوانین، بلکه از طریق نظام گسترده‌ی حمایت شخصی بر جامعه حکومت می‌کند. چنین دولت‌هایی ممکن است از ظواهر دموکراتیک نظیر پارلمان، احزاب سیاسی و انتخابات برخوردار باشند، اما همه به این موضوع اذعان دارند که تصمیمات ریاست دولت کاملاً قطعی هستند، چراکه نظام حمایت و در صورت لزوم، ابزار زور باعث تضمین سرسپردگی قوه قانون‌گذاری و احزاب سیاسی، تفسیر جانب‌دارانه از قانون اساسی و پیروزی‌های انتخاباتی می‌شود (رجوع شود به: شهابی و لینز، ۱۳۸۰). نظام‌های نئوپاتریمونیال دارای ویژگی‌هایی هستند که آنها را در برابر انقلاب‌ها آسیب‌پذیر می‌سازد. ازجمله این ویژگی‌ها، اولاً آن است که در این نظام‌ها، سیاست و حکومت امری فردی و متعلق به شخص حاکم است و حکومت به نام شخص شناخته می‌شود؛ مانند رژیم شاه یا رژیم حسنی مبارک و بر این اساس، عامه مردم عموماً از عرصه سیاسی کنار گذاشته می‌شوند و گروه‌های مخالف نیز تا حدی تحمل می‌شوند و به گونه‌ای در عرصه‌ی سیاست مشارکت داده می‌شوند که نتوانند به قدرت شخص حاکم خللی وارد کنند. ویژگی دوم آن است که رقابت سیاسی به گونه‌ای که اقتدار شخص حاکم را تهدید نکند، در میان نخبگان جریان دارد و نهادهای ظاهراً دموکراتیک مانند انتخابات و احزاب سیاسی، مجرای رقابت آنهاست که معمولاً نتایج مشخصی دارد. ویژگی سوم، تمایل بالای این گونه رژیم‌ها به حمایت خارجی است. درواقع حمایت‌های نظامی، مالی و کارشناسی خارجی از این رژیم‌ها تا حد زیادی می‌تواند شخص حاکم را از نخبگان و جامعه بی‌نیاز کرده و موقعیتش را در برابر آنها تحکیم کند (پورسعید، ۱۳۹۰: ۱۶۸-۱۶۹). با عنایت به چنین ویژگی‌هایی، به‌طور آشکاری می‌توان حکومت حسنی مبارک را در زمره‌ی نظام‌های نئوپاتریمونیال

نیز دسته‌بندی کرد؛ اما این ویژگی‌ها، فرصت‌های سیاسی لازم را برای شکل‌گیری فرهنگی سیاسی مخالفت و مقاومت علیه حکومت مستبد حسنی مبارک را نیز فراهم آورد.

۲-۳. سرکوب سیاسی و شکل‌گیری ائتلاف مخالفت و مقاومت در مصر

سرکوب سیاسی و اعمال حکومت در غیاب مردم فرصت‌های سیاسی لازم را برای شکل‌گیری «اراده جمعی»، «بسیج انقلابی» و ائتلاف مقاومت توسط نیروهای اجتماعی انقلاب را فراهم آورد. انسداد سیاسی در مصر، همه‌گیر شدن مخالفت با رژیم مبارک را در پی داشت. این وضعیت در میدان «التحریر» مصر به هنگام انقلاب ۲۵ ژانویه و در فرایند آن نمود بارزی داشت. در ایام برپایی تظاهرات، ترکیبی از حاشیه‌نشینان و تهیدستان شهری در کنار طبقه متوسط، اسلام‌گراها در کنار ملی‌گرایان و چپ‌های سکولار و حتی قبطیان مسیحی حضور داشتند. در وضعیتی که اقتدارگرایی دچار افول شد، گفتمان‌های مقاومت و مخالفت در اشکال دموکراسی خواهی و اسلام‌گرایی، در ائتلافی انقلابی تلاش نمودند به جایگاه هژمونی دست یابند. اغلب ناظران بر این باورند که در تحولات دنیای عرب و به‌طور خاص در تحولات مصر، دو گفتمان اسلام‌گرایی و دموکراسی خواهی با گرایش‌های مختلف، از گفتمان حاشیه‌ای به گفتمان تحول ساز و تاثیرگذار تبدیل شده و بیشترین نقش را در روند سرنگونی حکومت‌های استبدادی این کشورها ایفا نمودند. (see: Harfouch, 2011). تحولات مصر نمونه جالبی از تقابل و تعامل احزاب و جریان‌های سیاسی گوناگون بوده است. گروه نوگرا و نسبتاً لیبرال «۶ آوریل»، اعتراضاتی را پایه‌ریزی کرد که در نهایت با پیوستن دیگر گروه‌ها و جریان‌ها، به سرنگونی رژیم مبارک منجر شد. در جریان اعتراضات، اسلام‌گرایان هم حضور داشتند. اخوان المسلمین، بانفوذترین گروه اسلامی در مصر محسوب می‌شود که دارای گرایش‌های گوناگونی در درون خود است. در تحولات مصر، اخوان المسلمین یکی از متشکل‌ترین گروه‌ها در میان انقلابیون به شمار می‌آمد. مهم‌ترین ادعای آنان نفی استبداد و تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام شرعی بوده است (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۶۱-۶۲). گرچه در جهان اسلام و در درون جوامع اسلامی، جنبش‌های اسلامی کل واحد و دارای ایدئولوژی، سازمان‌دهی و اهداف واحد نیستند، ولی باوجود تمامی تفاوت‌ها، اسلام‌گرایان در عرصه‌ی سیاسی جوامع خود، نیروهای تاثیرگذاری بوده و در انقلاب‌ها و

تحولات اخیر نیز نقش فعالی در موازنه‌ی نهایی قدرت و به ثمر رسیدن انقلاب در مصر و دیگر کشورها داشته‌اند. چنانکه برخی از صاحب‌نظران مانند «اسپوزیتو» معتقدند که اسلام نیرومندترین بنیان قدرت اجتماعی در خاورمیانه و آفریقای شمالی است و حکومت‌ها در برابر آن به خود می‌لرزند، این قدرت، نه ساخته دولت‌ها بلکه قدرت مساجد ساده و بی‌آلایش است (Esposito, 1994: 1-7). در جوامع عربی و ازجمله در مصر، دیگر جریان‌های سیاسی مانند ملی‌گرایان، سوسیالیست‌ها و جریان‌های تجددخواه لیبرال هم به خاطر عقب‌ماندگی ساخت اجتماعی - اقتصادی و هم به دلیل خفقان سیاسی، دارای پایگاه اجتماعی و توان سازمان‌دهی سیاسی گسترده‌ای مانند اسلام‌گرایان نبوده‌اند. در این کشورها، چند دهه دیکتاتوری، مانع تکوین بنیان‌های جامعه مدنی و احزاب سیاسی مستقل گردیده بود و با ضعف ماندن نیروهای اجتماعی مدرن، جوامع عربی بیشتر ساخت توده‌ای یافته بودند. درعین‌حال، در جریان انقلاب‌های عربی و ازجمله انقلاب مصر، شاهد نقش‌آفرینی نیروهای اجتماعی جدیدی هستیم که با بهره‌گیری از مکانیزم‌های نوین ارتباطاتی و فضای سایبری عصر جهانی‌شدن مانند فیس‌بوک و توییتر، به بسیج گسترده اقشاری دست زدند که طبقه و ایدئولوژی مشخصی نداشتند. این پدیده را می‌توان گسستی تاریخی در روندها و تحولات سیاسی - اجتماعی خاورمیانه عربی دانست. «اریک هابسبام» معتقد است این بار، این طبقه متوسط و نه کارگر است که دردرساز شده است، آنچه آنها را پیوند می‌دهد، نارضایتی مشترک و نیروهای بسیج کننده مشترک است، طبقه‌ی متوسط نوگرا و به‌ویژه، قشر جوان و دانشجویان طبقه متوسط و البته، فناوری‌هایی که این روزها اعتراضات را بسیار ساده کرده‌اند (رجوع شود به: هابسبام، ۱۳۹۰). نیروهای اجتماعی جدید مانند جوانان و زنان، به‌ویژه آنهایی که از طبقه‌ی متوسط شهری به انقلاب پیوستند، برخلاف نسل‌های پیشین، در محدوده ایدئولوژی‌های لاک و موم شده ناسیونالیستی، لیبرالی، سوسیالیستی و اسلامی نمی‌اندیشند. حتی دموکراسی و حقوق بشر برای آنها، بیش از آنکه حکم نسخه ایدئولوژیکی داشته باشد، صورتی تازه از زندگی اجتماعی است. نوعی منطق و زبان برای همزیستی کثرت آلود امروزی و روشی نسبتاً رضایت‌بخش برای حل اختلافات است (رجوع شود به: فراستخواه، ۱۳۹۰). به‌هرحال، از چند سال قبل، جوانان در سطح عمومی کشورهای عربی، در فیس‌بوک به بحث و تبادل تجربه با همدیگر برای پیشبرد دموکراسی در کشورهای خود پرداخته

بودند. سرانجام، خودسوزی بوعزیزی در تونس و قتل یک جوان فعال اینترنتی در مصر، نقش کاتالیزور را برای قیام‌های عربی ایفا نمود. یک هفته پیش از رفتن به میدان تحریر، فعالین جنبش ۶ آوریل، در فیس‌بوک فراخوان نام‌نویسی برای رفتن به میدان تحریر را آغاز کردند که در صورت ثبت‌نام پنجاه‌هزار نفر، ۲۵ ژانویه، روز تسخیر میدان تحریر اعلام گردد. به دنبال این فراخوان، تعداد افراد از صد هزار نفر فراتر رفت و این آغاز جنبش انقلابی مصر بود (جوانپور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۰: ۹۹-۱۰۰). این‌گونه بود که در سقوط دیکتاتوری مبارک، فرهنگ سیاسی مخالفت که از منابعی هم چون دموکراسی خواهی و اسلام‌گرایی شکل گرفته بود، ائتلافی فراگیر را از نیروهای سیاسی - اجتماعی علیه دیکتاتوری موجود شکل داد که هدف مشترک همه‌ی آنها، براندازی رژیم مستبد حسنی مبارک بود.

۲-۴. رکود و مشکلات اقتصادی در مصر

جان فوران در تبیین علل یک انقلاب موفق بر این باور بود که بحران‌های ناشی از توسعه وابسته، سرکوب‌گری و انسداد سیاسی و ظهور مخالفان علیه رژیم موجود، زمانی می‌توانند تبدیل به یک روند انقلابی تمام‌عیار شوند که آن جامعه شاهد رکود اقتصادی نیز باشد. چراکه زوال اقتصادی، شرایط معیشت و سطح زندگی را برای توده‌های مردم غیرقابل تحمل می‌سازد و شکایت طبقات و گروه‌های اجتماعی را فزونی می‌بخشد. در سال‌های منتهی به انقلاب اخیر در مصر، این کشور با بحران‌های اقتصادی شدیدی از نظر کمبود مواد غذایی و بدتر شدن وضعیت اقتصادی روبرو شده بود که همین امر به شکل‌گیری ناآرامی‌های اجتماعی و برخی اعتصابات منجر شد. حکومت مبارک در یک دهه‌ی پایانی عمر خود تلاش‌هایی را برای اصلاحات اقتصادی از جمله خصوصی‌سازی، آزادسازی تجاری و تشویق سرمایه‌گذاری خارجی انجام داده بود؛ و در طول این سال‌ها، حکومت مبارک با تشویق پسرش جمال که بانکدار تحصیل‌کرده غرب است، گروهی از اصلاح‌طلبان را در کابینه‌اش منصوب کرد تا اقتصاد را از نو بسازند. حتی بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸، اقتصاد مصر سالی ۷ درصد رشد کرد و در سال ۲۰۱۰، پس از بحران اقتصادی جهان، اقتصاد این کشور رشدی ۶ درصدی را تجربه کرد (زکریا، ۱۳۸۹: ۳۳)؛ اما این اصلاحات در نبود چارچوبی برای روند اصلاحات سیاسی مؤثر واقع نیفتاد و فواید آن در جیب معدودی از نخبگان

وابسته به حکومت سرریز شده بود. این در حالی است که ناظرانی که به بررسی اوضاع اقتصادی و اجتماعی مصر در سال‌های اخیر و قبل از وقوع انقلاب این کشور پرداخته‌اند، همگی بر نهادینه شدن فساد، فقر، بیکاری، رشد هولناک جرایم، بی‌اعتنایی عمیق به کرامت انسانی، افول رفتارها و ارزش‌های جامعه و... تاکید کرده‌اند (Osman, 2010: 196-198). وضعیت اقتصادی مصر در سال‌های قبل از انقلاب، بسیار اسفبار بوده است، به گونه‌ای که بر اساس گزارش‌های رسمی سازمان ملل، ۴۰ درصد جمعیت ۸۰ میلیونی مصر با درآمد تنها دو دلار در روز و در مرز فقر مطلق زندگی کرده‌اند. این فقر اقتصادی در کنار بیکاری گسترده، به‌ویژه در میان نسل جوان دانشگاهی، به طاعون جامعه مصر تبدیل شده بود (حاجی یوسفی و شهریار، ۱۳۹۱: ۲۹). گذشته از این‌ها، رشد جمعیت، بیکاری عظیمی را در میان جوانان و به‌ویژه تحصیل‌کردگان دانشگاهی که به دلیل نواقص ساختار دانشگاهی، تخصص و دانش لازم را برای جذب در بخش‌های خصوصی به دست نیاورده بودند، ایجاد و نارضایتی گسترده‌ای را به دنبال داشت (Osman, 2010: 199). درحالی‌که مصر از پتانسیل‌های اقتصادی بالایی در زمینه‌های توریسم، منابع معدنی، کانال سوئز و رود نیل برخوردار است، ولی به دلیل مدیریت ضعیف سیاسی که در مصر وجود داشت، مصری‌ها در زمان حکومت مبارک نتوانستند از این پتانسیل اقتصادی استفاده کنند. نتیجه آنکه در ششم آوریل ۲۰۰۸، شماری سازمان‌های مصری شامل اتحادیه‌های مستقل گوناگون، سندیکاها و شبکه‌های فعالان جوان، یک اعتصاب ملی برای نشان دادن سرخوردگی‌شان نسبت به وخامت شرایط اجتماعی - اقتصادی سازمان‌دهی کردند و در سال‌های بعد، صدها اعتصاب و اعتراض دیگر انجام گرفت. «لینا آندرسون» در این باره می‌گوید: «ناتوانی قهقرایی حکومت مبارک برای فراهم آوردن خدمات اساسی رفاهی و بی‌تفاوتی آشکار در خصوص فقر و بیکاری گسترده، میلیون‌ها نفر از مردم مصر را از حکومت بیگانه کرد؛ این احساس با توجه به ولخرجی متظاهرانه در میان نخبگان تجاری وابسته به جمال مبارک تشدید شده بود» (نیاکویی، ۱۳۹۰: ۲۵۳). در چنین شرایطی که حکومت با بحران مشروعیت و بحران کارآمدی عمیقی مواجه و نیروهای اجتماعی به دلیل محدودیت‌های اقتصادی از دولت بیگانه بودند، حوادث تونس و موج سرایتی آن در جهان عرب، موج اعتراضات در مصر را نیز برانگیخت.

۲-۵. نقش عوامل بین‌المللی در تحولات مصر

در الگوی جان فوران، نقش عوامل بین‌المللی پراهمیت است و در چنین شرایطی نظام جهانی کنترل‌های بیرونی را کاهش می‌دهد و حمایت‌های آشکار قدرت‌های بزرگ مرکزی از دولت‌های سرکوب‌گر حاشیه‌ای کم می‌شود و این شرایط فرصت‌های مناسب را در اختیار معترضین برای شورش قرار می‌دهد. درواقع یکی از عوامل دخیل در پیروزی جنبش انقلابی زمینه مساعد جهانی بوده است. به‌عنوان نمونه، جان فوران در الگوی خود، طرح شعار «حقوق بشر» از سوی جیمی کارتر را مهم‌ترین عامل بین‌المللی در شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران معرفی می‌نماید. به هر شکل، ایالات‌متحده در اولین روزهای اعتراضات از دولت مبارک حمایت کرد و سعی داشت تا با دعوت مبارک به انجام اصلاحات این رژیم را حفظ کند. طبیعتاً ملاحظات استراتژیک آمریکا و روابط حسنه‌ی بلندمدت با مصر در اتخاذ چنین سیاستی نقش مهمی داشته است؛ اما با گسترش ابعاد اعتراضات و چشم‌انداز سقوط مبارک، آمریکا نیز حمایت خود را از دیکتاتور مصر برداشته و تلاش کرد تا در جهت منافع خود تحولات مصر را مدیریت کند (See: Hellyer, 2011). روی‌هم‌رفته، نقش عوامل بین‌المللی و ازجمله نقش ایالات‌متحده در تحولات مصر را می‌توان ناشی از دو عامل؛ یعنی «بحران در نظام سرمایه‌داری جهانی از سال ۲۰۰۷» و «شعار تغییر» از سوی رئیس‌جمهور اوباما مورد بررسی قرار داد. بحران اقتصادی اخیر آمریکا به‌سرعت به یک بحران اقتصادی جهانی تبدیل گردید و طیف وسیعی از کشورهای جهان را به درجات متفاوت از خود متأثر ساخت. ازجمله تأثیرات این بحران در خاورمیانه و شمال آفریقا را می‌توان در عواملی چون کاهش سرمایه‌گذاری خارجی، کاهش درآمد نفت، کاهش کمک‌های مالی، کاهش وام، کاهش حجم تجارت خارجی و... دسته‌بندی کرد (واعظی، ۱۳۸۸: ۱۸۱). مصر ازجمله کشورهایی است که در طی دوران حکومت مبارک، همواره رابطه مناسبی با غرب، خصوصاً ایالات‌متحده داشته است. به‌گونه‌ای که یکی از مهم‌ترین منابع دولت مبارک، حمایت‌های مالی ایالات‌متحده در طول چند دهه گذشته بوده است. دولت اقتدارگرای بوروکراتیک مبارک که مبتنی بر اتحاد دولت، ارتش و بخش‌های خاصی از بورژوازی بود، پیوندهایی مستقیم با منافع و مؤسسات اقتصادی خارجی ایجاد کرده بود که رکود اقتصادی موجود در نظام سرمایه‌داری در طی سال‌های گذشته تأثیرات

نامطلوبی را بر حکومت وابسته مبارک و شکل‌گیری بحران در این کشور داشته است (رجوع شود به: حافظیان، ۱۳۹۰). بحران مالی بین‌المللی که غالباً خاستگاهی اقتصادی داشته، به‌مرور و با تکثیر خود، حوزه‌های سیاسی و امنیتی را در سایر مناطق نیز تحت تاثیر قرار داد. در این میان، کشورهایی چون مصر و تونس به‌عنوان رژیم‌هایی وابسته به غرب و خصوصاً به‌عنوان دریافت‌کنندگان اصلی وام و کمک‌های مالی خارجی از بحران مالی نظام سرمایه‌داری تاثیرات عمیقی را پذیرفته‌اند. بر این اساس، با توجه به جایگاه ویژه مصر در معادلات بین‌المللی آمریکا، تحولات انقلابی در این کشور را علاوه بر عوامل داخلی و منطقه‌ای، بایستی در ارتباط با تحولات نظام جهانی به رهبری ایالات‌متحده مورد ارزیابی قرار دارد.

عامل دیگر، طرح شعار «تغییر» در سیاست خارجی ایالات‌متحده توسط باراک اوباما بود که عامل مهمی در شکل‌گیری زمینه مساعد جهانی برای وقوع انقلاب اخیر مصر تلقی می‌شود. شعار تغییر به‌عنوان اصلی‌ترین شعار و برگ برنده دمکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری مطرح شد که جایگزین یک‌جانبه‌گرایی نظامی در دکتترین جرج بوش، توسط اوباما مطرح شد (هراتی و سلیمانی، ۱۳۹۱: ۳۶). ایالات‌متحده در دوره ریاست جمهوری اوباما از حاکم نوپاتریمونیال مصر با تسلیحات و پول حمایت می‌کرد، این در حالی است که همزمان نیز از اهدافی چون حقوق بشر، آزادی سیاسی و دمکراتیک شدن به‌گونه‌ای ظاهری حمایت می‌نمود. باراک اوباما در نطق تاریخی خود در خصوص سیاست‌های آمریکا در قبال جهان اسلام در دانشگاه قاهره اعلام نمود: «ایالات‌متحده درصدد صدور دمکراسی از طریق زور نیست، اما درعین‌حال، برای رفع تنش با جوامع اسلامی، متعهد به دفاع از حقوق بشر و خواست مردم در این جوامع است». این سخنان از یکسو نشان داد که ایالات‌متحده برای بازسازی تصویر خود و تغییر در سیاست خارجی، مداخله نظامی را به‌ویژه در خاورمیانه در دستور کار ندارد و از سوی دیگر، در میان فعالان سیاسی جهان اسلام، این گمانه را تقویت نمود که رژیم‌های دیکتاتوری این منطقه، از جمله حسنی مبارک دیگر مانند سابق تحت حمایت ایالات‌متحده نیستند (پورسعید، ۱۳۹۰: ۱۷۸-۱۸۰). از این رو به‌رغم اتحاد استراتژیک مصر با آمریکا، ایالات‌متحده دخالتی جدی و فراگیر برای حفظ رژیم مبارک نداشت. دلیل این امر به سیاست خارجی اعلانی آنها بازمی‌گشت که در دوره اوباما، پس از یک دوره‌ی

طولانی حاکمیت جمهوری خواهان که سیاست خارجی واقع گرا و مداخله گرا را به نمایش گذاشته بودند، بر بازگشت به اصولگرایی و حمایت از دموکراسی و حقوق بشر در سیاست خارجی و بازسازی تصویر آمریکا به ویژه در میان ملل خاورمیانه از طریق بکارگیری قدرت نرم تاکید کردند. این گونه موقعیت های بین المللی نیز فضای مساعد جهانی و در واقع، فرصت سیاسی مناسبی را برای فعال شدن جنبش انقلابی و پیروزی آنها در مصر ایفا کرد (پورسعید، ۱۳۹۰: ۱۷۹). به این ترتیب، تقارن چهار شرط، یعنی توسعه ای وابسته، دولت مستبد، شرایط مساعد بین المللی و افول اقتصادی باعث ظهور بحران انقلابی گشته و وجود فرهنگ سیاسی مخالفت در درون جامعه مصر، نیروهای اجتماعی مختلف را به درون یک ائتلاف ضد دولتی هدایت کرد و این گونه بود که انقلاب در مصر راه پیروزی را در پیش گرفت.

نتیجه گیری

شکل گیری انقلاب های مردمی و تحولات سیاسی جهان عرب که کشورهای مختلف منطقه را در بر گرفته است، در حال دگرگون ساختن شرایط و ترتیبات سیاسی، امنیتی، ساختار قدرت و موازنه ی قوا در منطقه ی خاورمیانه است. تحولات جهان عرب نشان می دهد که گفتمان های حاکم در این جوامع قادر به ارایه ی پاسخ های منطقی و متقاعد کننده به مسایل جامعه پرسش های دیگر گفتمان ها نبوده اند و زمان تحول در گفتمان ها و چارچوب های مفهومی فرا رسیده است. در همین چند سال اخیر، پیرامون تحولات جهان عرب آثار و منابع متعددی از سوی نویسندگان و تحلیل گران به نگارش درآمده است و این تحولات موجی از نظریه پردازی ها را به دنبال داشته اند؛ اما با بررسی آثار و ادبیات ارایه شده پیرامون انقلاب های عربی به طور عام و انقلاب مصر به طور خاص می توان به این نتیجه رسید که در آثار تولید شده، شکل گیری این تحولات و به طور مشخص نحوه ی وقوع انقلاب مصر از منظر نظریه های انقلاب کمتر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است و مقالات موجود بیشتر جنبه ی مروری داشته اند. چنین خلاء پژوهشی انگیزه ی اصلی این نوشتار را فراهم آورد تا به طور موردی انقلاب مصر را از منظر نظریه ی انقلاب های اجتماعی جهان سومی جان فوران در حوزه ی مطالعات نظری انقلاب مورد بحث و بررسی تحلیلی قرار دهیم. جان فوران

به عنوان نظریه پرداز برجسته‌ی انقلاب بر این باور است که برای شکل‌گیری یک انقلاب اجتماعی موفق باید پنج شرط یعنی «توسعه‌ی وابسته»، «حکومت سرکوب‌گر»، «شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مقاومت و مخالفت»، «رکود اقتصادی» و «شرایط مساعد بین‌المللی»، باهم ترکیب شود. بر این اساس، در این مقاله با بهره‌گیری از نظریه‌ی فوران، به بررسی این پنج شرط در ارتباط با تحولات کشور مصر پرداخته شد. یافته‌های این پژوهش نشانگر آن است که فرضیه‌ی اصلی بحث، مورد تأیید است؛ چراکه عوامل پنج‌گانه مطرح شده از سوی فوران، زمینه را برای بروز انقلاب سال ۲۰۱۱ در مصر فراهم ساختند. جان فوران معتقد است که پژوهش‌های قبلی وی در انقلاب‌های مکزیک، کوبا، نیکاراگوئه، چین و ایران موجب کشف این عوامل گردیده است. مقاله‌ی حاضر نیز با بکارگیری رویکرد تئوریک جان فوران در ارتباط با تحولات مصر، انقلاب سال ۲۰۱۱ در این کشور را نمونه‌ی موفق دیگری از انقلاب‌های اجتماعی جهان‌سومی معرفی می‌نماید. حاصل آنچه که پیرامون تحولات انقلاب مصر بر مبنای الگوی جان فوران گفته شد را می‌توان در جدول زیر مشاهده کرد:

جدول شماره ۲- ریشه‌های انقلاب ۲۰۱۱ مصر

کشور	ساختار اجتماعی	دولت	فرهنگ‌های سیاسی	وضعیت اقتصادی	عامل بین‌المللی	پیامد
مصر	توسعه وابسته به رهبری ایالات متحده آمریکا - صنعت توریسم	حکومت سرکوب‌گر و استبدادی مُبارک	دمکراسی خواهی و اسلام‌گرایی	فقر بیکاری گسترده و شکاف طبقه‌ای	بحران در سرمایه‌داری جهانی، سیاست تغییر اوباما و عدم حمایت ایالات متحده آمریکا	موفقیت ت ائتلاف انقلابی

منابع و یادداشت‌ها:

۱. استنفورد کوهن، آوین (۱۳۸۵)، «تئوری‌های انقلاب»، ترجمه علیرضا طیب، تهران: قومس.
۲. اوتلوی، مارینا (۱۳۸۶)، «گذر به دموکراسی یا شبه اقتدارگرایی»، ترجمه سعید میر ترابی، تهران: قومس.
۳. برینتون، کرین (۱۳۷۰)، «کالبدشکافی چهار انقلاب»، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نو.
۴. بیات، آصف (۱۳۹۰)، «پسااسلام‌گرایی چیست؟»، نشریه مهرنامه، شماره ۱۰.
۵. پارسا، میثاق (۱۳۸۹)، «چرا مصر ۲۰۱۱ همان ایران ۱۹۷۹ نیست»، قابل دسترسی در سایت: <http://www.mardomak.net>
۶. پور سعید، فرزاد (۱۳۹۰)، «بررسی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران انقلاب مصر»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره دوم.
۷. جرجیس، فواز (۱۳۸۲)، «آمریکا و اسلام سیاسی: رویارویی فرهنگ‌ها یا تضاد منافع»، ترجمه سیدمحمد کمال سروریان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۸. جوانپور، عزیز و بنی‌هاشمی، میر قاسم (۱۳۹۰)، «جنبش‌های انقلابی عربی: چشم‌اندازها و چالش‌های الگوی نوین دولت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره دوم.
۹. حاجی یوسفی، امیرمحمد و شهریار، فاطمه (۱۳۹۱)، «شناخت حوادث ۲۰۱۱ خاورمیانه در قالب مبانی مفهومی - نظری»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره ۱.
۱۰. حافظیان، محمدحسین (۱۳۹۰)، «بحران در مصر»، سایت خبری تابناک.
۱۱. خرمشاد، محمدباقر (۱۳۸۳)، «بازتاب انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های انقلاب: تولد و شکل‌گیری نسل چهارم تئوری‌های انقلاب»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، شماره ۳.
۱۲. رسولی ثانی آبادی، الهام (۱۳۹۲)، «بررسی تحولات انقلابی کشورهای عربی از منظر لیبرالیسم، سازه‌نگاری و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره ۲.
۱۳. زکریا، فرید (۱۳۸۹)، «ریشه‌های انقلاب مصر»، نشریه مهرنامه، شماره ۹.
۱۴. ساعی، احمد (۱۳۸۴)، «توسعه در مکاتب متعارض»، تهران: قومس.
۱۵. شهبایی، هوشنگ و لینز، خوان (۱۳۸۰)، «نظام‌های سلطانی»، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: شیرازه.
۱۶. فراستخواه، مقصود (۱۳۹۰)، «نسل جدید مصر و زایش اسلام نوپدید»، قابل دسترسی در: <http://www.Irdiplomary.ir/fa/news/>
۱۷. فوران، جان (۱۳۸۶)، «نظریه‌پردازی انقلاب‌ها»، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نی.
۱۸. گلدستون، جک (۱۳۸۷)، «مطالعات نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها»، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
۱۹. نیاکویی، سیدامیر (۱۳۹۰)، «تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا: ریشه‌ها و پیامدهای متفاوت»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره ۴.

۲۰. واعظی، محمود (۱۳۸۸)، «بحران اقتصادی جهان: زمینه‌ها، ابعاد و پیامدها»، فصلنامه روابط خارجی، سال اول، شماره اول.
۲۱. هابسبام، اریک (۱۳۹۰)، «بهار عربی، انقلاب طبقه متوسط»، مصاحبه قابل دسترسی در: <http://www.bbc.Co.uk/persian/world/>.
۲۲. هانتینگون، ساموئل (۱۳۷۰)، «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی»، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علم.
۲۳. هراتی، محمدجواد و سلیمانی، رضا (۱۳۹۱)، «زمینه‌های مشترک ناکامی آمریکا در ممانعت از انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر»، فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی، سال ششم، شماره ۲.
۲۴. یزدان فام، محمود (۱۳۹۰)، «تحولات جهان عرب: صورت‌بندی قدرت و هویت در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره دوم.

25. Boughelaf, Jamila (2011), mobile phones: Social media and the Arab, CredemusAssociates.
26. Esposito, john (1994), Political Islam: Beyond the Ereen menace, journal Current History, Takenfrom: <http://www.csf.Colorado.Edu>.
27. Harfouch, Ali (2011), «The Muslim Brotherhood and the Politics of appeasement», Eurasia Review, 17 October, Available at: <http://www.Eurasia.review.com>.
28. Hellyer, H. A (2011), cairo: Atale of three protests: Foreign policy, 16may, [http:// Mideast.Foreignpolicy. Com](http://Mideast.Foreignpolicy.Com).
29. Lynch, March (2011), America and Egypt After the uprisings, Survival, Vol 53, No 2.
30. Osman, Tarek (2010), Egypt on the Brink from Nasser tomubarak, Yale: university press.
31. Zakaria, Fareed (2011), Egyptsrealparallel to Irans Revolution, <http://www.wshingtonpost.com>.